



CODENAME ANASTASIA

Aila

Argus

Aila & Violet

Negin

Negin



دوتا راه
واسه امتحان
کردن داریم.

لوله‌های تخلیه‌ای
که بالای عمارت وجود
دارن،

و از
بالا بهش نفوذ
کنیم.



توی اولی
شانس بیشتری
داریم.

حتی اگه با
نزدیک شدن به
عمارت مشکلی
پیش نیاد،





بعدش
کارمون سخت
می‌شه.

حتما موتور
پروانه رو از قصد اونجا
به کار گذاشتن که توی
آب موج ایجاد کنه.



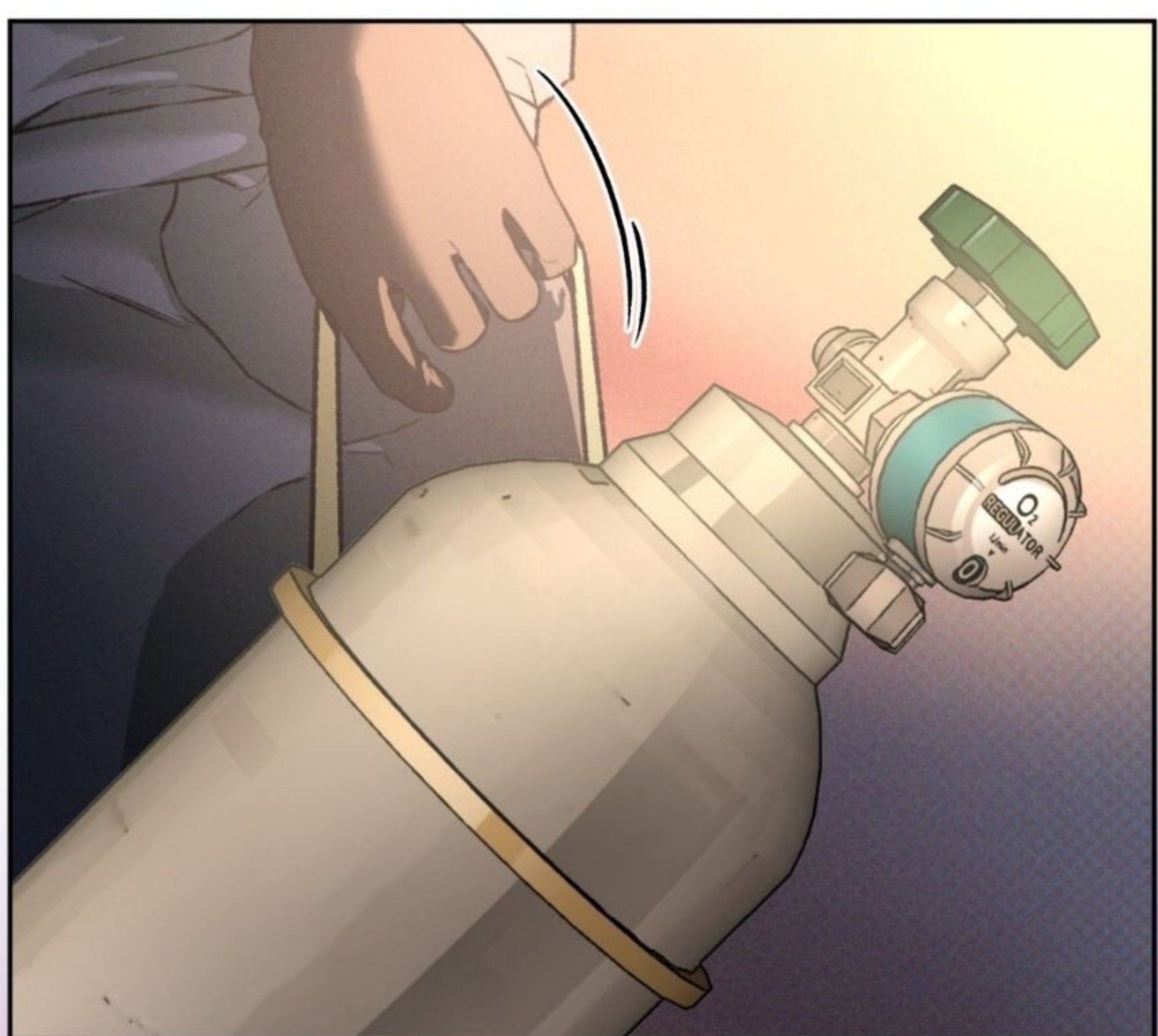
حتی اگه
انقدر خوش‌شانس
باشیم که جون سالم
ازش به در ببریم،

نمیدونیم گذرگاه
داخلیش جا برای ورود
وسایل غوازی‌مون رو
داره یا نه.

... ممکنه
راه دیگه‌ای هم
باشه؟

نه.

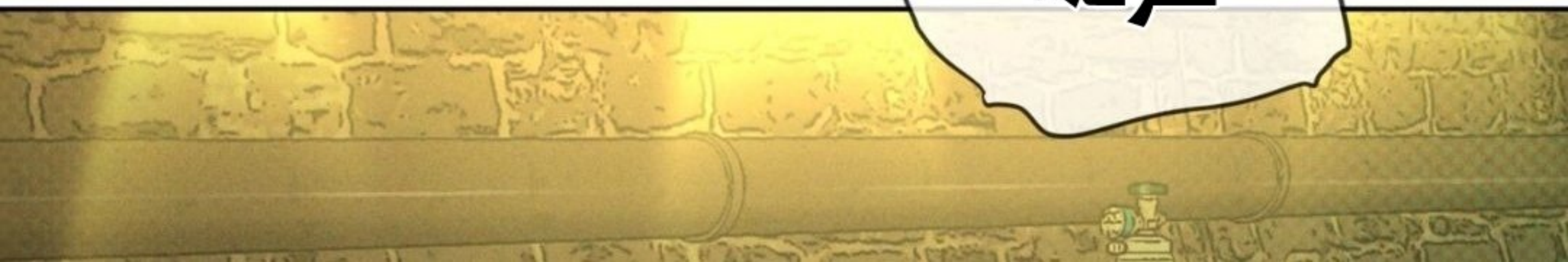
ها...





۵۶

سرفه!





سرفه!



هاا... نزدیک
بود بمیرما.



خوبه که
کپسول اکسیژن تو
پروانه گیر کرد.



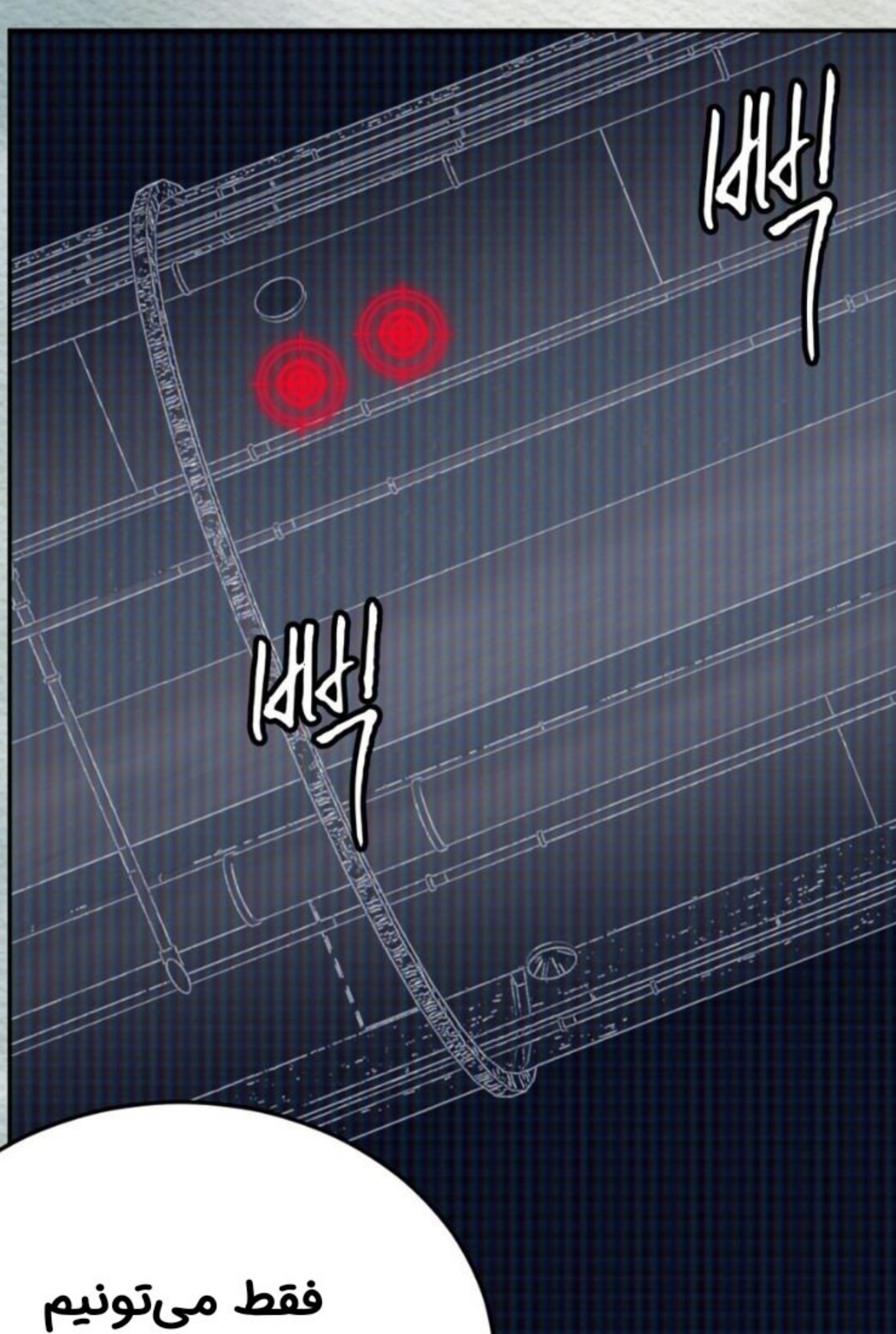


در غیر این صورت من و سلمان در کسری از ثانیه نابود می شدیم.

آماده‌ای؟

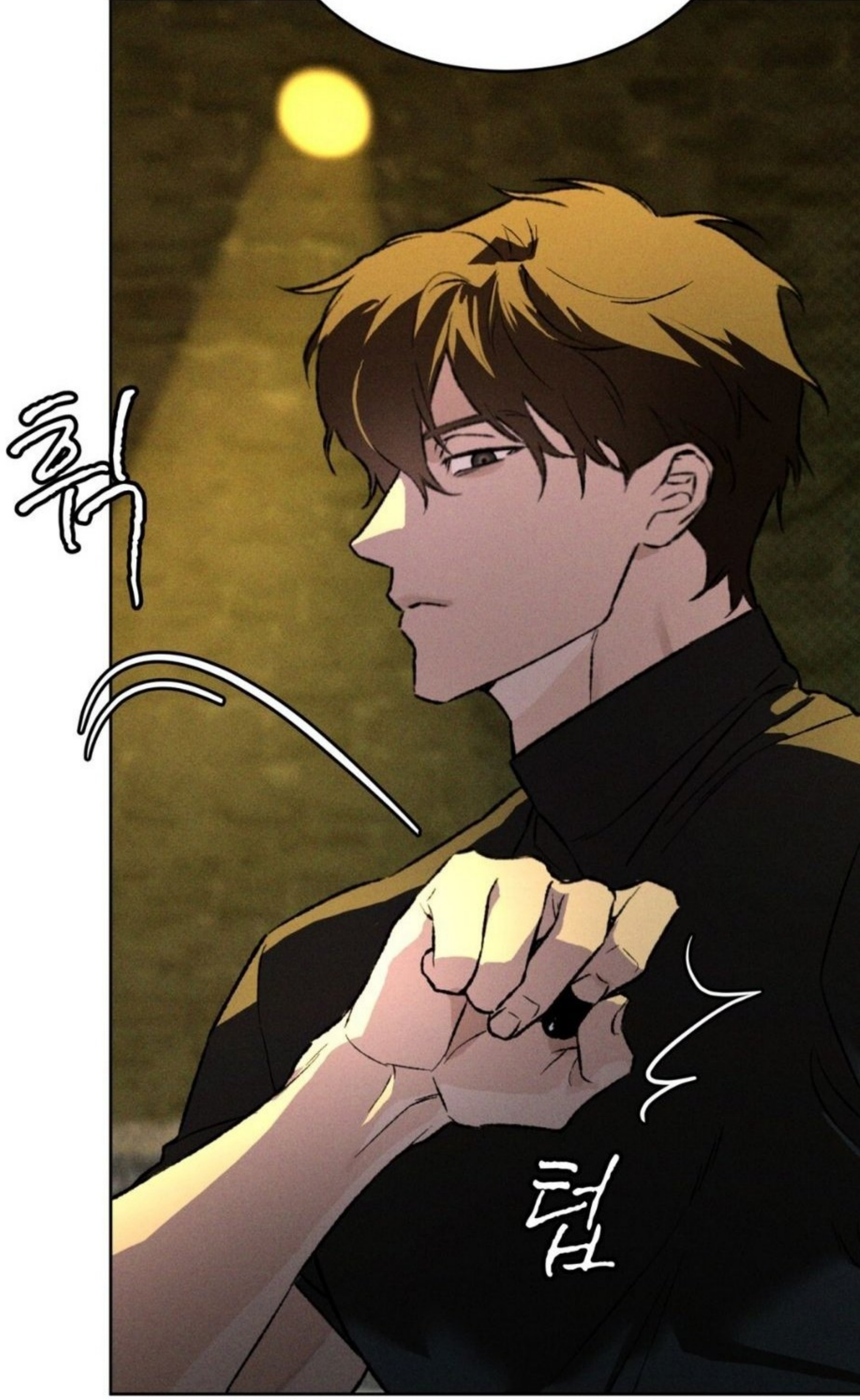


این لوله‌ها به ترتیب به آشپزخانه، حموم، گاراژ و باغ می‌رسن.



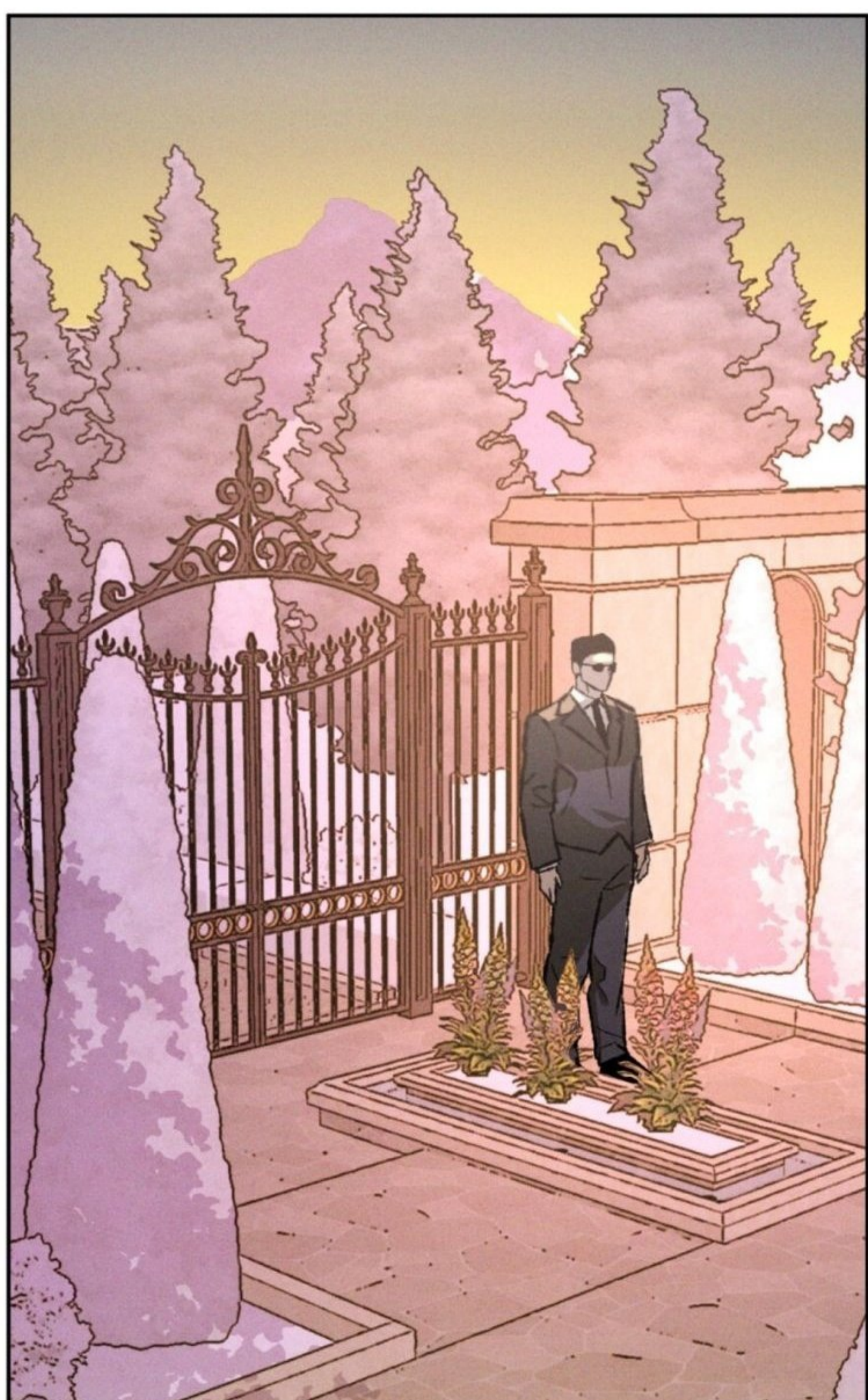
فقط می‌تونیم از شاه راه اصلی گاراژ وارد بشیم.

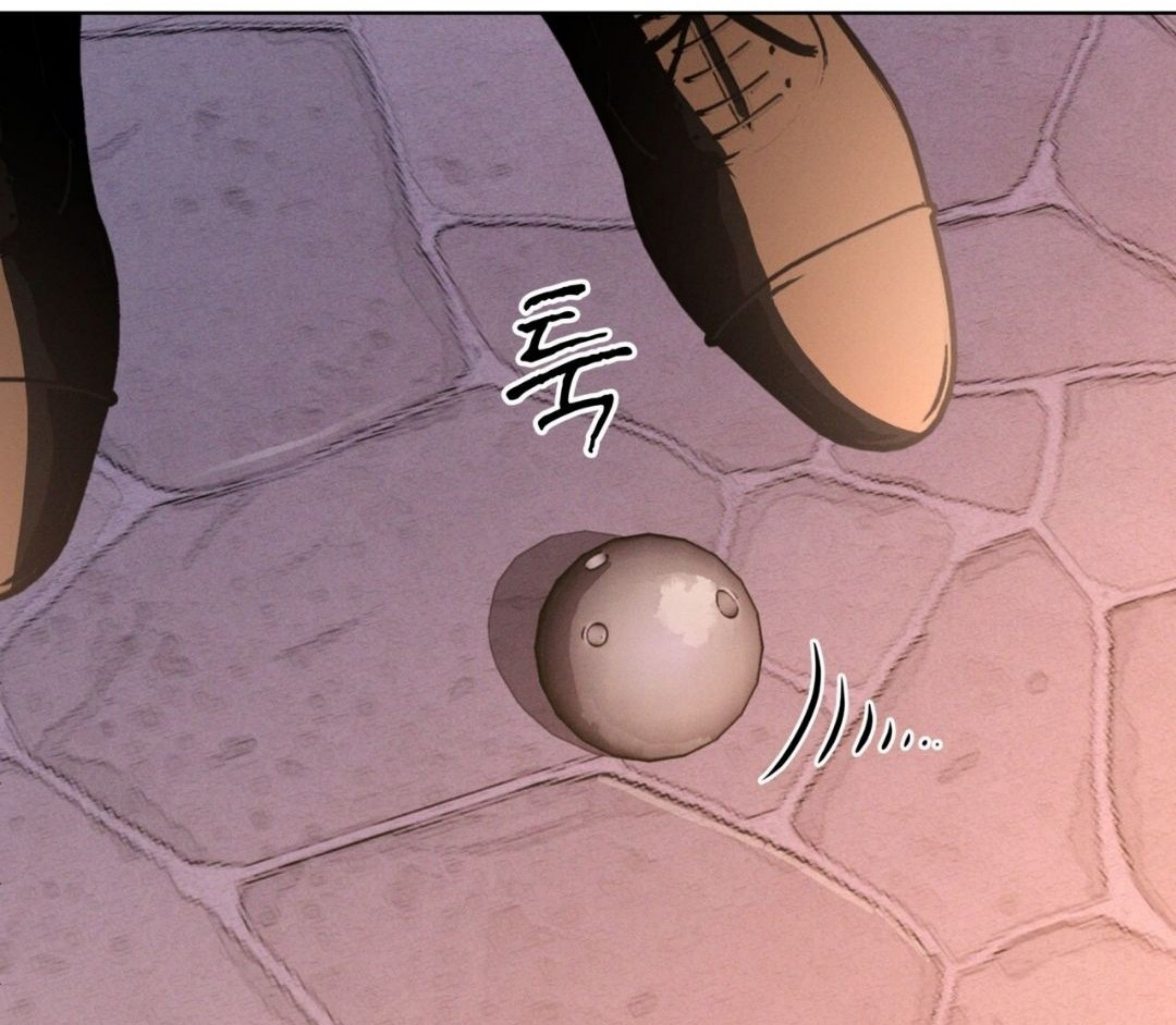
وقتی وارد
گاراژ شدی این
دوربین رو نصب
کن.



من می‌شم
چشم‌هات و حواسم
هست.







Wh...
Wh...
Wh...

민서

چی؟ هان؟!

후크



달각

달각

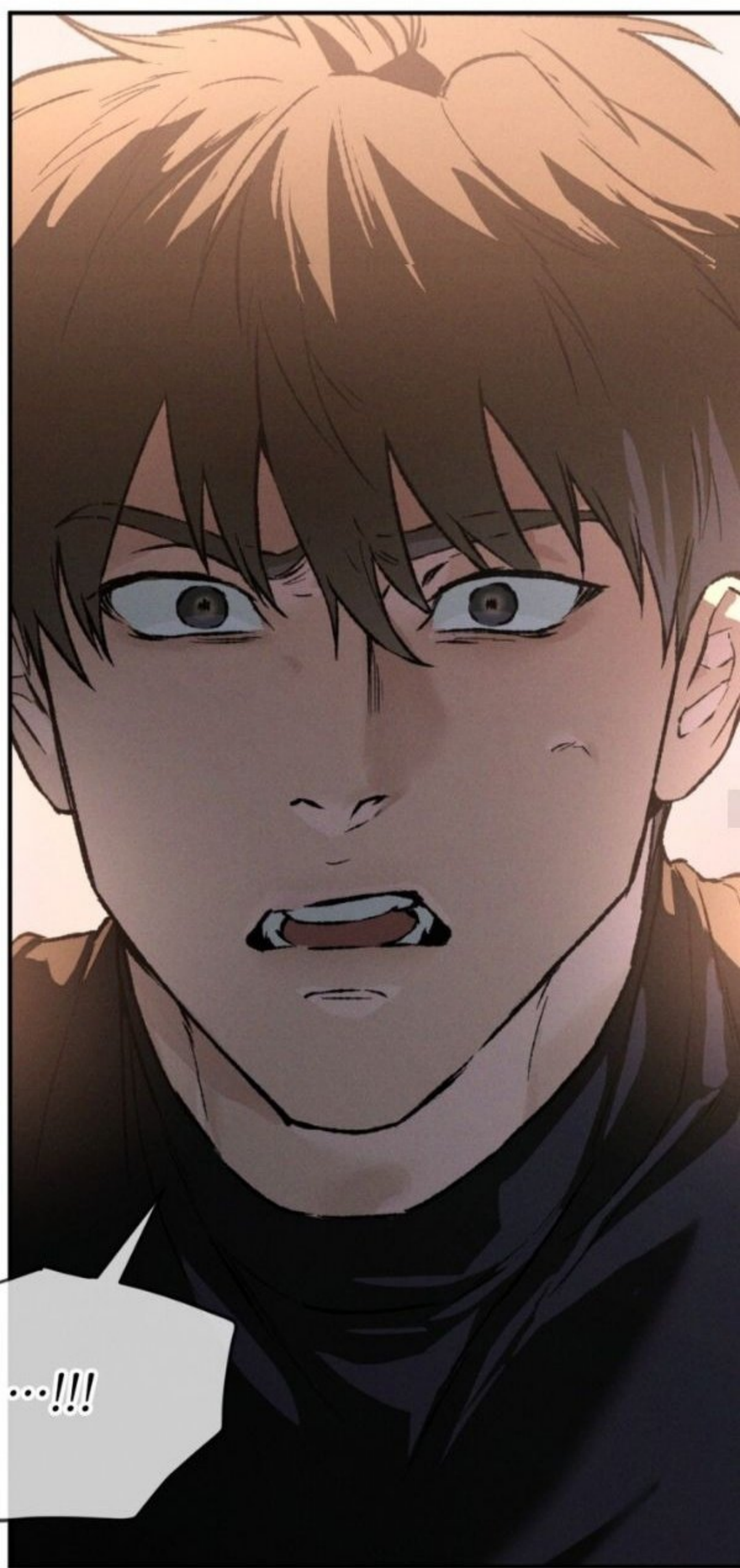


기! 6! 6!





تو کی
هستی؟



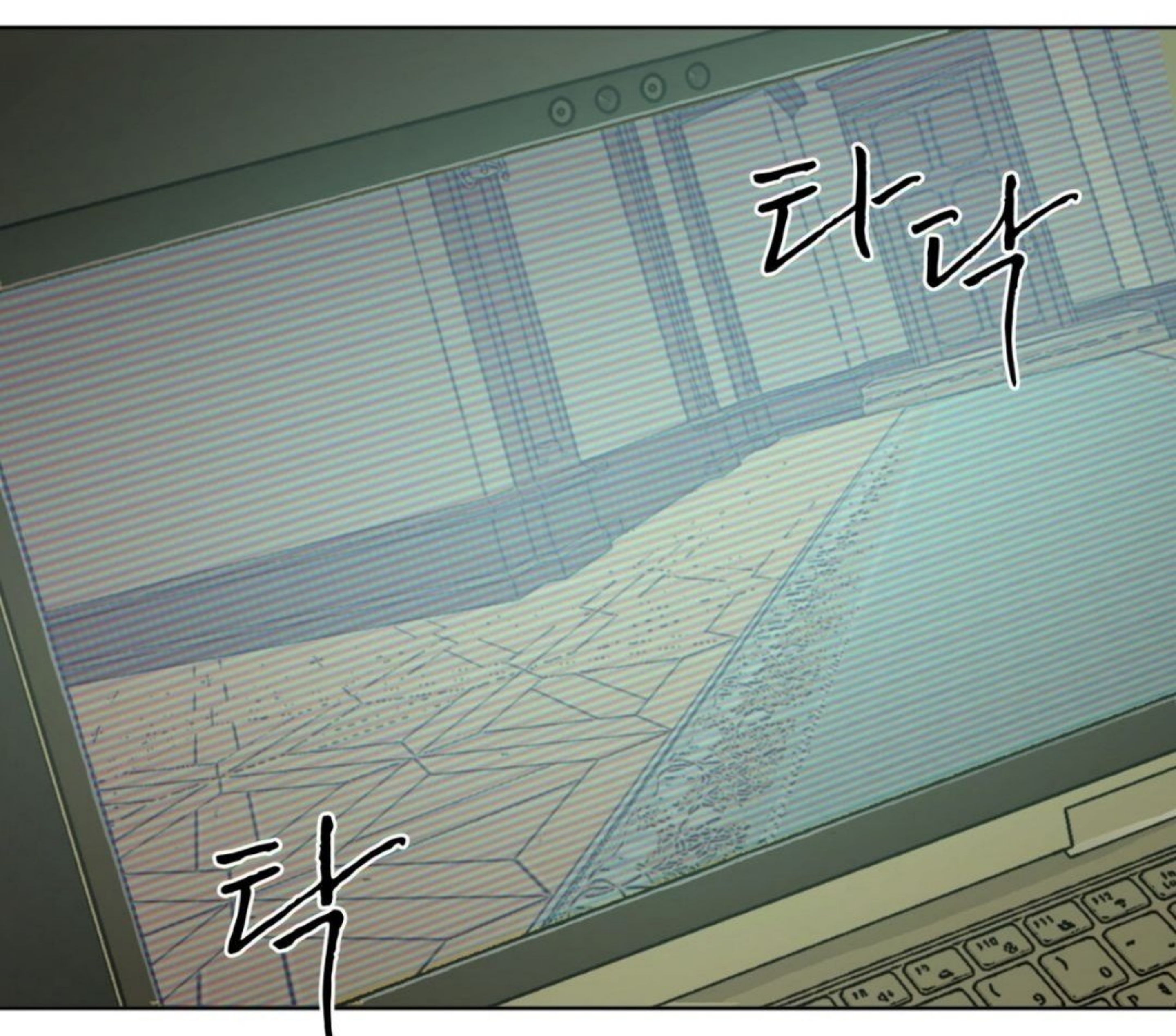
...!!!





푹썩

...아



탁탁

탁

هی مثل
اینکه رسیدی طبقه
سوم آره؟

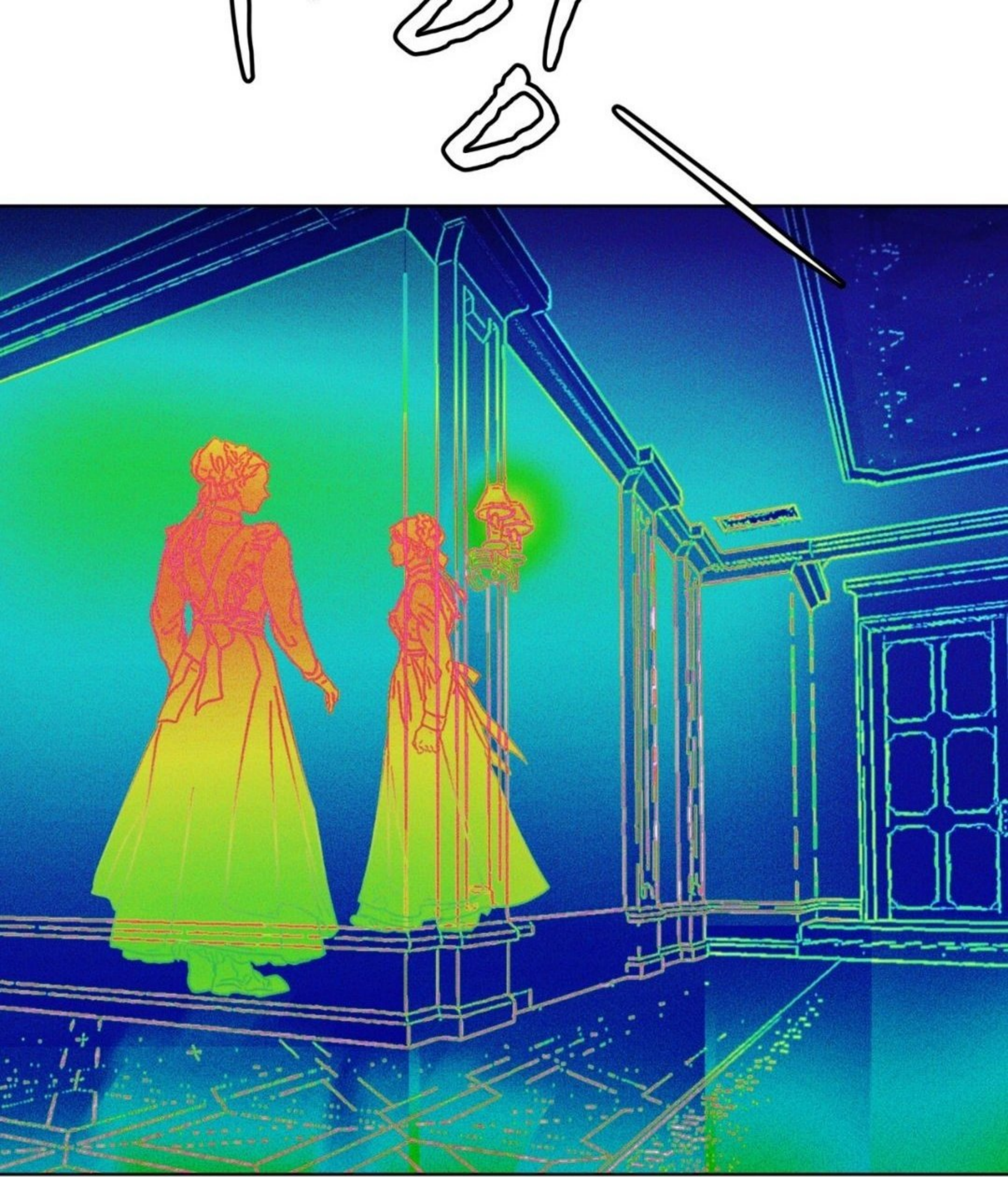
타닥

وسيله‌ای
که بهت دادم رو
بذار زمین.

탁

지잉

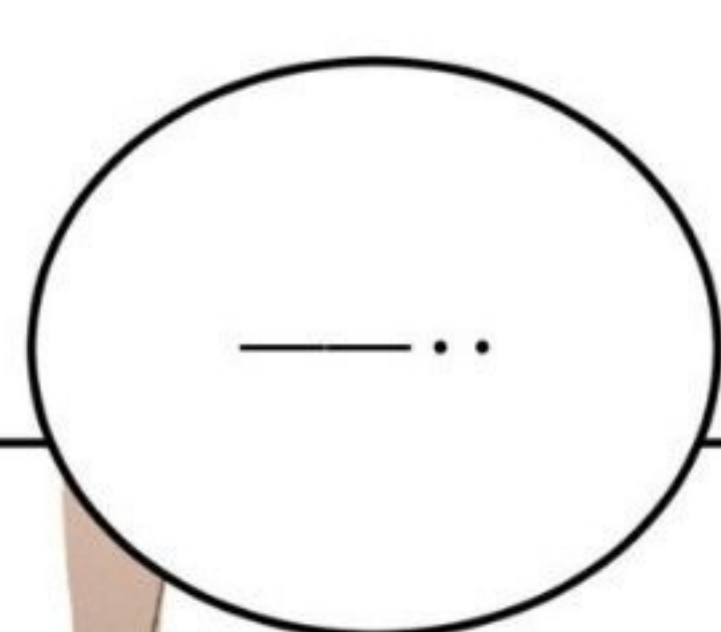
지잉



وايسا، صبر
كن.

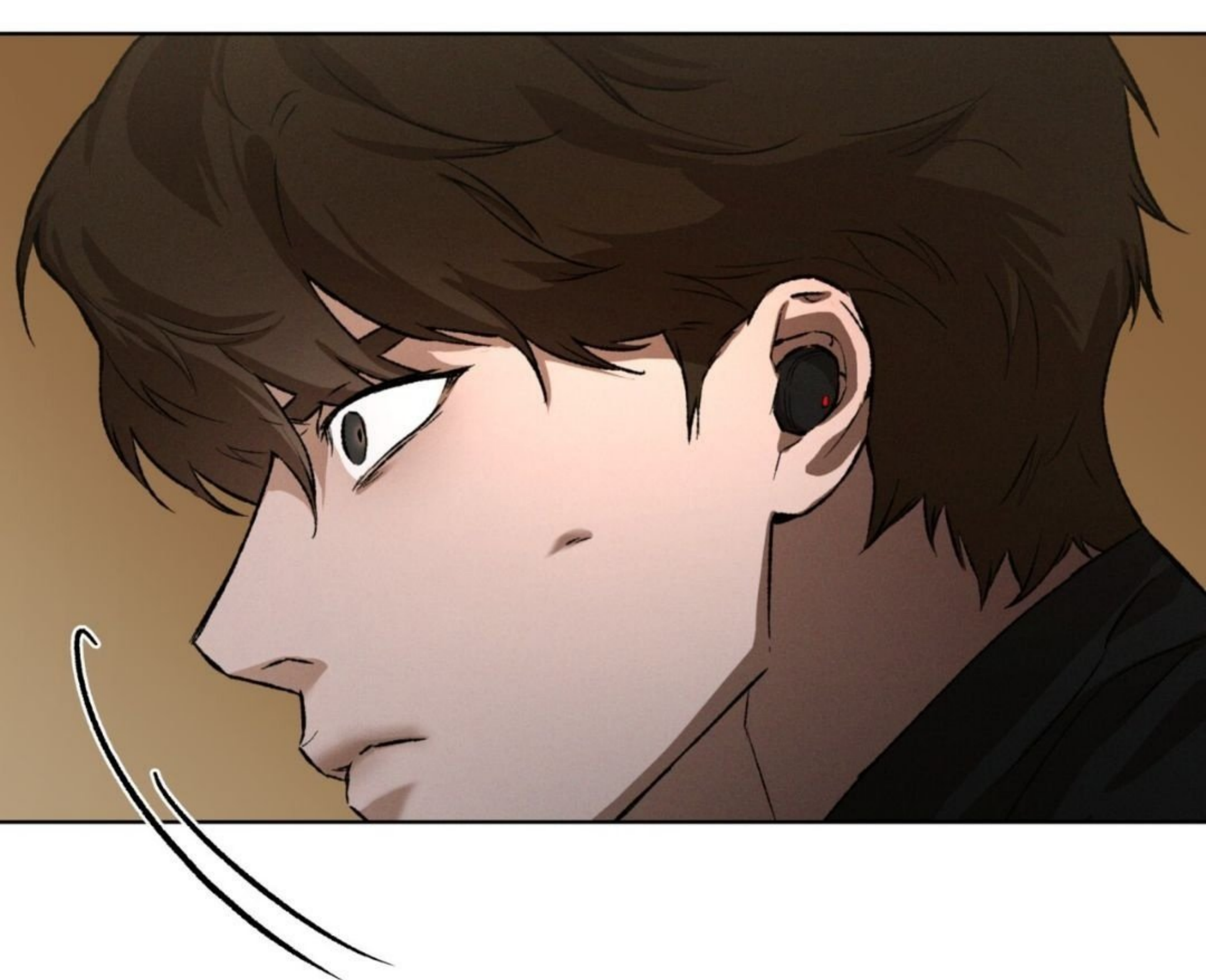
멍치

달각

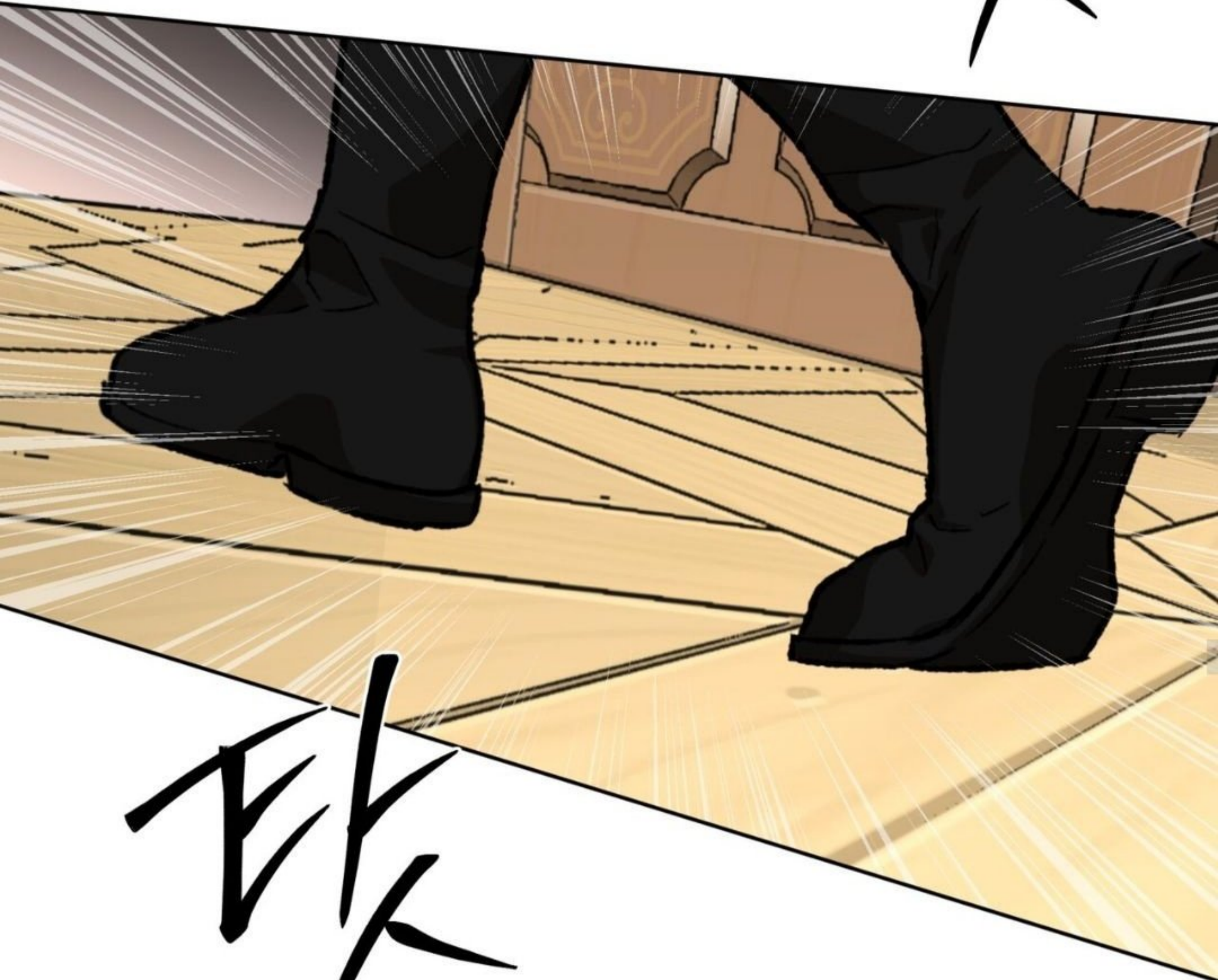




اوضاع خيته،
برو داخل!



타타



타

작



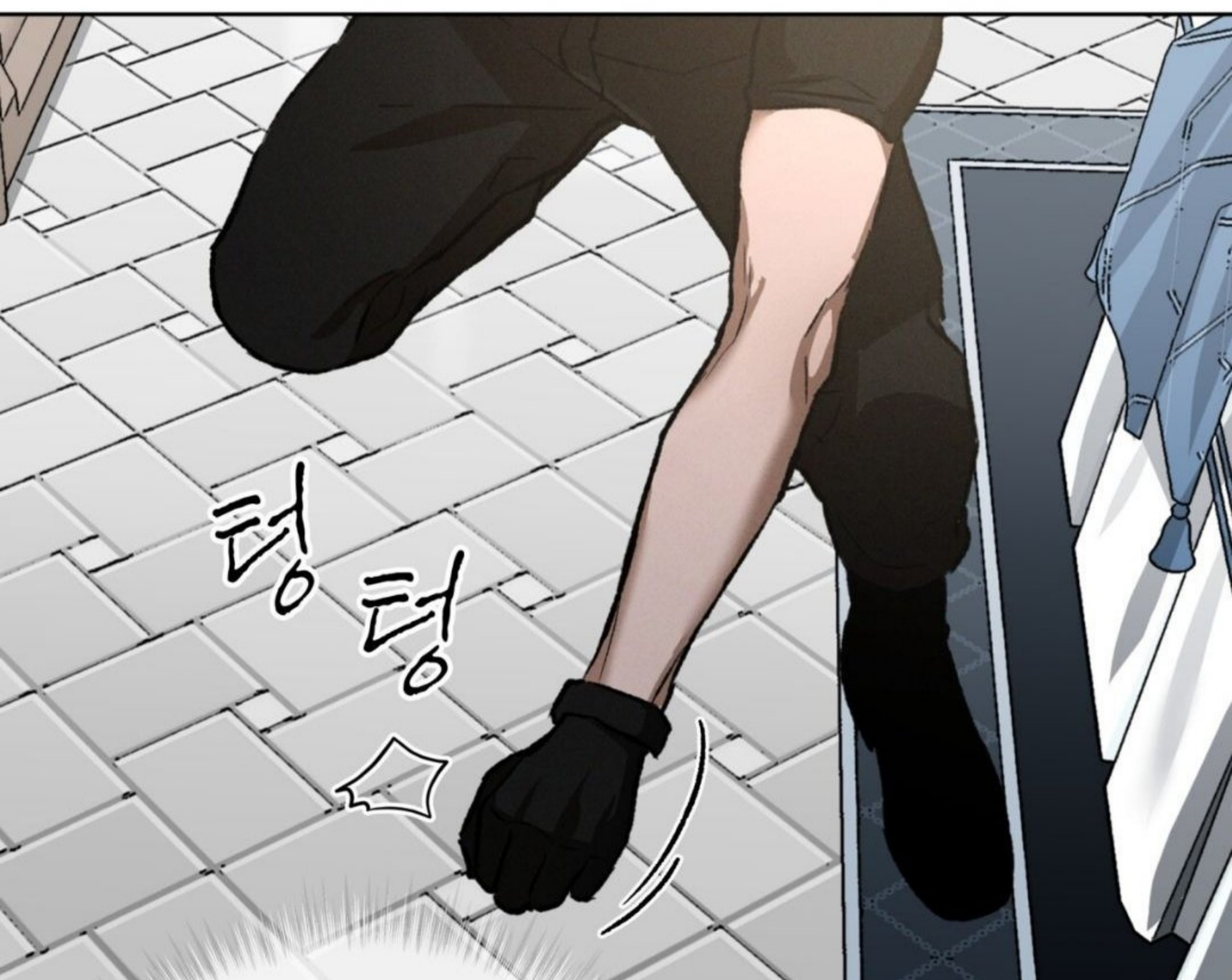
후우

باید راه
مخفی ای که اون
دفعه نشونم داد رو
پیدا کنم.



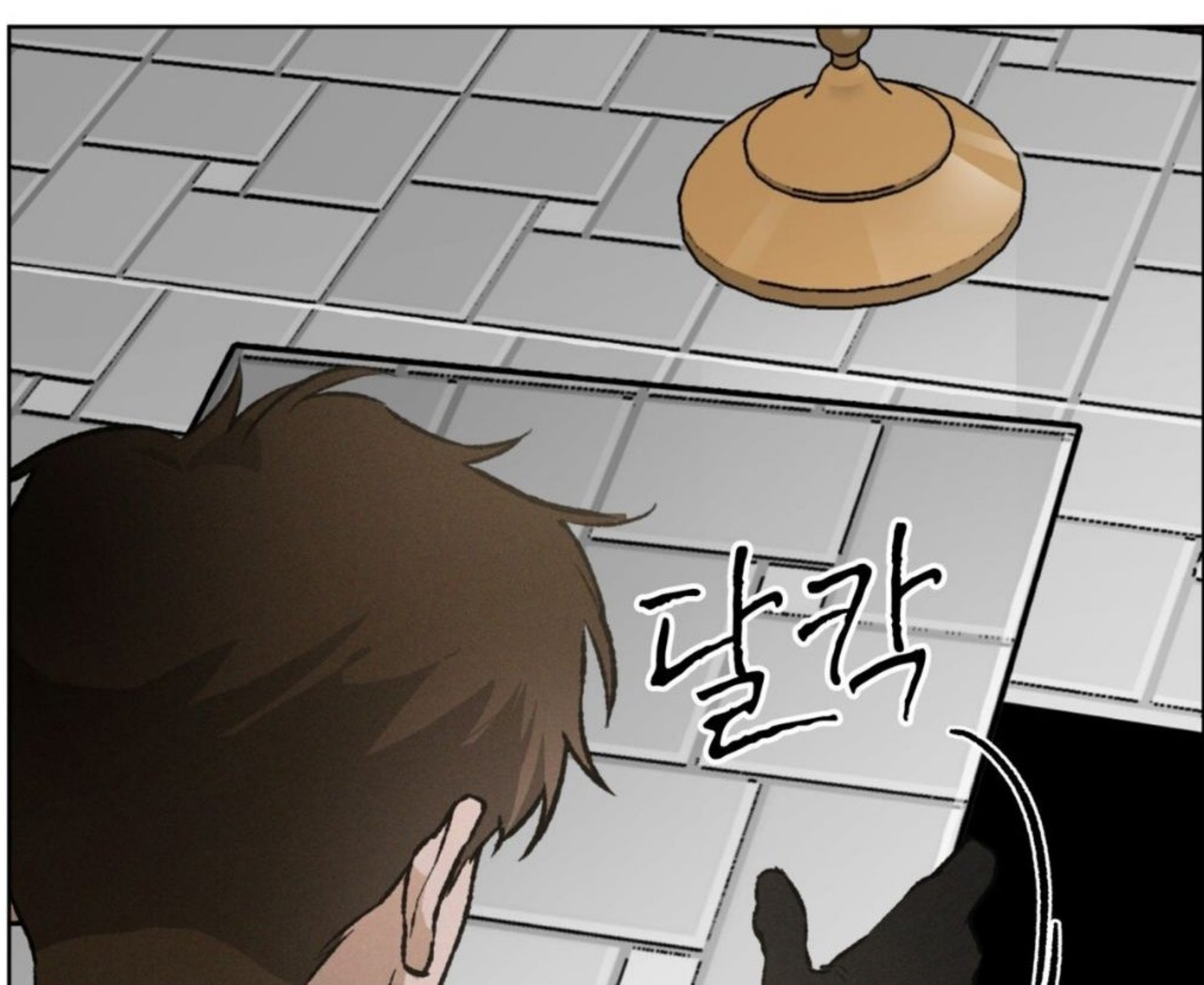
اگه فقط
ورودیش رو پیدا
کنم بقیه‌ش آب
خورده...

به نظر میاد
طبقه پایین خالیه،
ولی نمی‌تونم ورودی
رو ببینم.



شاید گذرگاه مخفی
فقط برای مواقع خاص
طراحی شده؟

زود باش
بجنب، خدمتکارا
دارن میان.





یک ورود
غیرمنتظره رخ
داده.

بالاخره متوجهش
شدی؟



터덜

터덜

باید قبل از
اینکه نگهبان ها گیرم
بندازن پیدااش کنم.



쭈욱

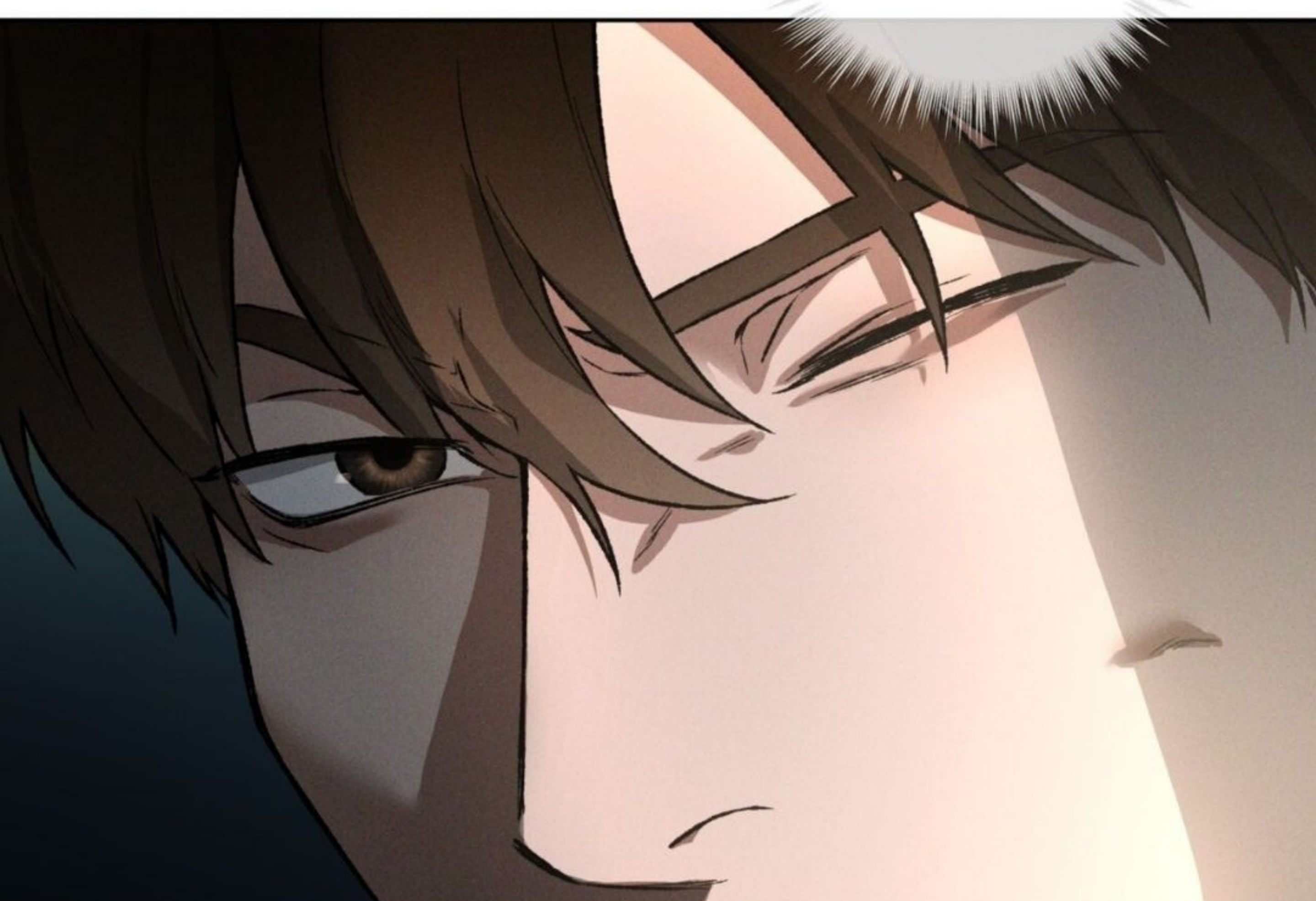
این دیگه
چییه؟



진진

진진

.....?



아

ف

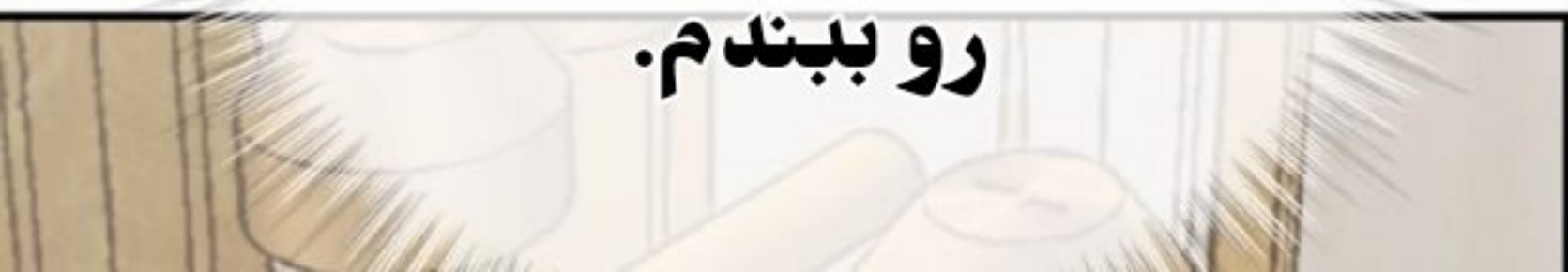


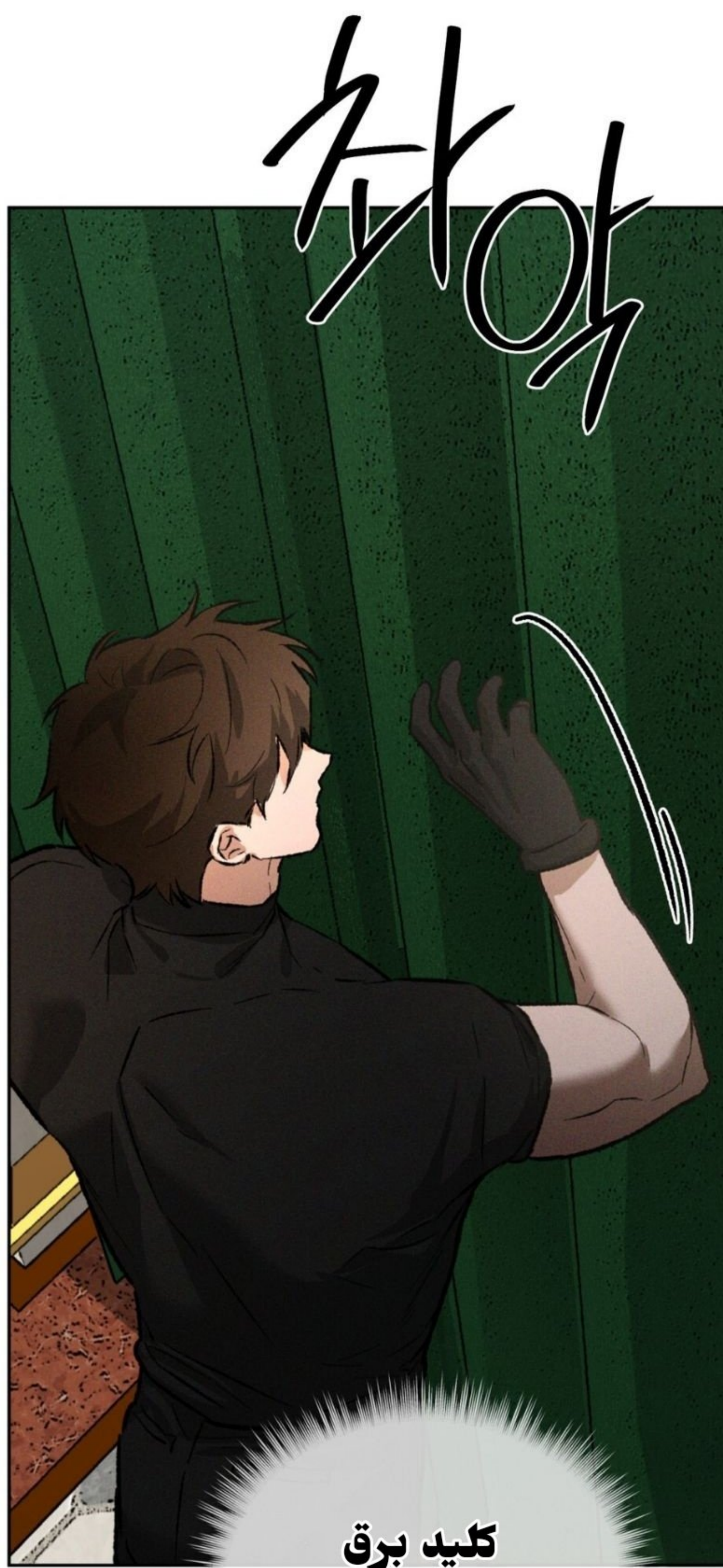
اتاقی که توی طبقه
سومه... دقیقا همون
طوره که قبلا دیدمش.



همونی که به روشن
بودن چراغ‌هاش حتی
در طول روز مشکوک
بود.

فکر کنم
اول باید در و پنجره
رو ببندم.





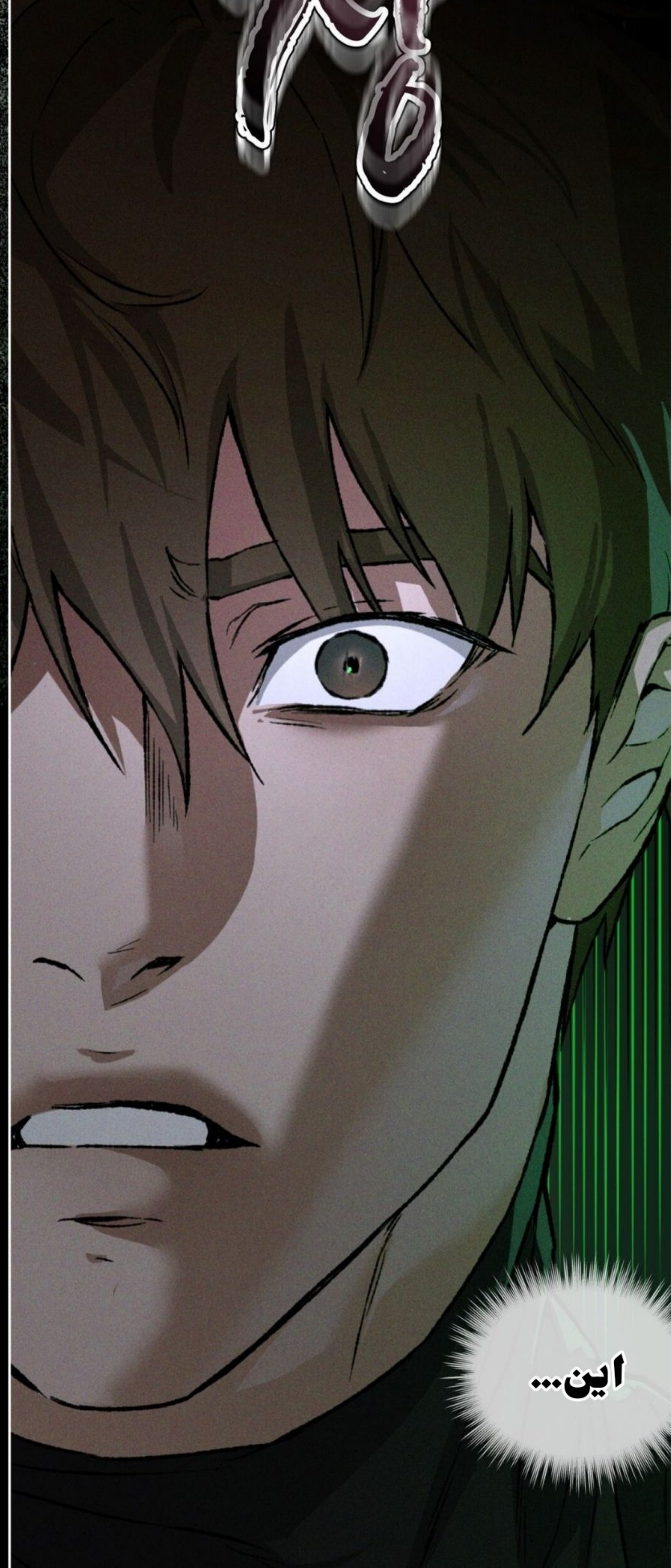


لعنتی،
تو بد مخمصه‌ای
افتادم.

چاره‌ای ندارم
جز اینکه یه آتیشی راه
بندازم، حتی اگه مجبور
باشم به چراغ شلیک
کنم!



کارتاز



این...

این لحظه حس
کردم بالاخره
متوجه شدم...

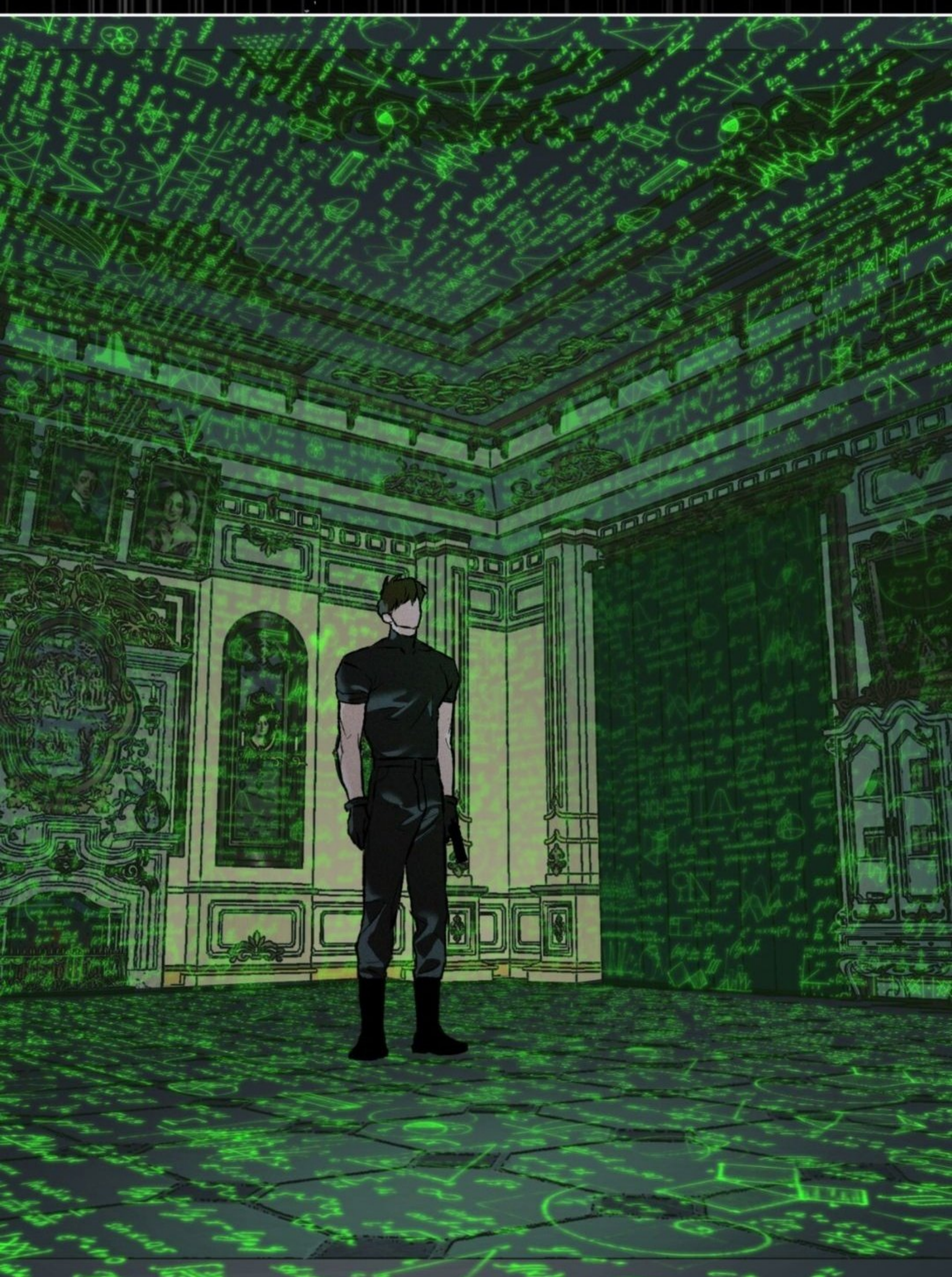
چرا این اتاق همیشه
روشن بود؟

چرا پرده‌ها همیشه
باز بودن؟

و اون حرف‌های
عجیب و غریب اون
مرتیکه...

دیگه
قلب کوشی توی
چپه چوادرهات باشه،
دیگه نباشه.

اتاقی که انتهای
طبقه سومه ...



خودش نقشه‌ی
آناستازیاست.

پایان فصل اول

سلام

این فایلی که هم‌اکنون خوندید،
توسط تیم بزرگ تلگرامی

Aoisekai

ترجمه و ادیت شده و برای شما
و بقیه افرادی که به مانهوا
خوندن علاقه دارن آماده
شده.

تیم آئویی سکای فقط و
فقط در تلگرام فعالیت میکند.

اگه این فایل توی رویکا، سروش،
ایتا، اینستا و بقیه پیام‌رسان‌های داخلی و
خارجی گذاشته شده و دارید میخونید،
بدونید بدون اجازه‌ی تیم ما گذاشته شده
و این کار دزدی محسوب میشود و به
هیچ عنوان ما راضی نیستیم.
فقط و فقط ما رو از طریق کانال تلگرامی
زیر دنبال کنید و مارو حمایت کنید:



[HTTPS://T.ME/AOISEKAI](https://t.me/Aoisekai)